

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

تأملی در مورد درگیری‌های قومی - ملی در عصر حاضر

تشکیل ملت بر بنیاد جغرافیا و تمدن یا بر بنیاد قومیت خاص؟

رابطه مستقیم سقف آزادی با قامت فکری مردمان

چگونگی جستجوی مرکزیت قدرت

رابطه مردم با اصل قومیت

همت بلند، سطح بلند می‌طلبد

سنت‌های سیاسی در مورد

قبل از طرح کلی‌ترین مسایل و موضوعات در مورد مسأله مورد بحث، متذکر باید گردید که تداوم تناقضات و درگیری گروه‌های اجتماعی که در تار و پود جامعه ما ریشه دوانیده، بنحوی ازانحاً منجر به ایجاد اختلافات قومی می‌گردد. بعضی‌ها چنین اقامه دعوا می‌نمایند که ازبک‌ها خواهان ترک شمال توسط پښتون‌ها بوده و همچنین در مورد جابجایی هموطنان هزاره ما نیز بگو مگوهایی موجود می‌باشد. در شمال کشور، متأسفانه گاه و بیگاه درگیری‌هایی میان گروه‌های مسلح ازبک‌ها، تاجیک‌ها و هزاره‌ها عرض وجود می‌نماید و در غرب کشور نیز تاجیک و پښتون‌ها باهم رقابت می‌نمایند.

مبارزه ملی - قومی در شرایط و وضعیت کنونی بصورت عمده بر اساس معیارهای نحوه ایجاد اساسات ساختارهای دولتی قرار دارد. به سخن دیگر، موضوع در اطراف محدوده سنت‌های سیاسی می‌چرخد.

واقعیت امر این است که در طول مدت زمان حدود دوسده و نیم، بنیاد حاکمیت سیاسی در کشور ما بر اساس قدرت پښتون‌ها و در اطراف شخصیت واحدی شکل گرفت. اگر قیاس ما بر این حدس و گمان و بر بنیاد اظهارات مطرح شده توسط عده‌ای قرار گیرد، ما طی سال ۱۳۷۵ شاهد تدارکاتی از جانب اقلیت‌های قومی بمنظور ایجاد تشکیلات نظامی و جنگی بودیم. در نتیجه، با پشتیبانی و ایجاد همدلی کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و ایران، هموطنان تاجیک، ازبک و هزاره ما، نهادهای شبه دولتی‌شان را ایجاد نموده و نخبگان آنها نیز بنوبه خویش، بر محلات بود و باش گروهای قومی خودی، اعمال قدرت نمودند. همچنین، در مورد اقلیت‌های قومی اظهار نظرهای نیز مطرح بحث قرار می‌گیرد که اقلیت‌های یادشده به هیچوجه در صدد امتناع از دستاوردهای شان نبوده و از جانب دیگر، پښتون‌ها بدنبال تداوم تسلط خویش بر حاکمیت سیاسی در کشور می‌باشند.

بنابر عوامل و فاکتورهای فوق، و در وضعیت کنونی بصورت مشخص، به مشکل بتوان از تطبیق قانون بمفهوم عام کلمه و تطبیق قانون اساسی کشور بمفهوم خاص کلمه سخنی به میان آورد.

در این مقطع، قابل تذکر می‌باشد که رهبران اپوزیسیون خواستار تجدید نظر در مورد نحوه حکومتداری در افغانستان بودند، آنها با ریاستی بودن سیستم جمهوری در کشور، مخالفت‌شان را ابراز داشته و خواستار تبدیل سیستم ریاستی به سیستم حاکمیت پارلمانی بودند. نباید فراموش نمود که در مورد، مباحثات و جریب‌وجریب‌های فراوانی نیز بعمل آمد. نمایندگان اقلیت‌های قومی با تأیید سیستم پارلمانی، مخالف تمرکز قدرت در وجود رئیس جمهور بودند، آنها رئیس جمهوری که از ملیت پښتون نمایندگی نماید، در نتیجه چانه زنی‌ها، در مورد سیستم ریاستی بودن

حاکمیت جمهوری درکشورسازی بعمل آمده و در نتیجه اما، اختیارات و صلاحیت های رئیس جمهوری نیز تقلیل حاصل نموده و محدود گردید، از جمله رئیس جمهور از صلاحیت انحلال پارلمان برخوردار نمی باشد. سلسله مسایل و موضوعات حکومتی، قسمن باید مورد تأیید ولسی جرگه قرار گیرد، اما پارلمان حق اعمال تحریم علیه رئیس جمهور را ندارد.

اما رهبران اپوزیسیون به مجرد افتتاح پارلمان، سعی و تلاش فراوانی بعمل آوردند تا تغییراتی در قانون اساسی کشور و بخصوص در زمینه ایجاد پست نخست وزیری و برجسته نمودن سیستم پارلمانی وارد نمایند، در نتیجه بحث های فراوان و پیهم، بر بنیاد طرح های پیشنهادی، دسته ها و گروه های موجود به تشکیل و ایجاد جبهه ملی مبادرت ورزیده و اعلام داشتند که در جهت ایجاد حاکمیت پارلمانی درکشور بوده و انتخابی بودن والی های ولایت های ۳۴ گانه کشور را نیز در دستور کار خویش قرار داده و در عین زمان خواهان تقلیل صلاحیت های رئیس جمهوری نیز می باشند. رهبران گروه های اقلیت برادران هزاره و ازبک ما با انرژی و حرارت، از چنین پیشنهادی استقبال نموده و آنرا مورد حمایت قرار دادند.

همه مطالب گفته آمده، حاکی از این واقعیت است که تضادها در جامعه افغانی عمیق و ریشه دار بوده و در بسیاری از بخش های ساختار دولتی نیز تأثیر گذار می باشد.

متأسفانه کشور عزیز ما افغانستان به عرصه و میدان مبارزه منافع کشورهای خارجی مبدل گردید و اما این مسأله را نیز باید به خاطر داشت که این موضعگیری حکومت های دول کشورهای بیرونی، درجه و سطح درگیری های موجود درکشور ما را به نفع خودشان تغییر و تبدیل می نمایند.

بصورت مشخص، در اینجا از موضعگیری های خصمانه پاکستان در قبال کشور ما باید یادآوری بعمل آید. موجودیت دولت ضعیف و بی بنیاد در افغانستان از جمله آرزوهای دیرین پاکستان محسوب می گردد، پاکستان اصلن و در هیچ زما نی پس از تجزیه از پیکر شبه قاره هند، خواهان استقرار دولت و حاکمیت سیاسی نیرومند و مستقل در افغانستان نبوده بلکه در صدد استقرار دولت دست بین، محتاج و ضعیف در کشور ما می باشند. در مورد خط نام نهاد "دیورند" که اقوام و قبایل باهم برادر در دوسوی آن از هم مجزا ساخته شده اند، اقامه دعوا نموده و در مورد به رسمیت شناختن آن تلاش های تب آلودی انجام می دهد، از جانب دیگر، پاکستان در صدد تحکیم مواضع و استحکام بیش از پیش موقعیتش میان ملیت های باهم برادر کشور ما و بخصوص میان ملیت و قبایل پبنتون نیز می باشد، اما هند در این عرصه به گشایش فونسلگری اش در کندهار همت گماشته و در صدد تقویه روحیه ضد پاکستانی در میان اقوام و قبایل کشور ما سعی می ورزد که در مناسبات بین المللی واصل روابط بین الدول، امر عادی و طبیعی بشمار می آید.

عربستان سعودی در قضایای کشور ما، از عبدالرسول سیاف رهبر تنظیم "اتحاد اسلامی" که مبلغین آن در مناطق جنوب شرقی کشور فعال می باشند، پشتیبانی بعمل آورده و آنها را مورد حمایت های سخاوتمندانه قرار می دهد. ازبکستان و ترکیه، همکاری ها و معاونت های شان را با ازبک ها و با جنبش از سر گرفتند. تاجیکستان، روابط و مناسباتش را با تاجیک های بخش های شمال شرق کشور ما تحکیم می بخشد.

مسأله ای که به ایران ارتباط دارد، قبل از همه حضور و نفوذش در غرب کشور و بصورت عمده در ولایت هرات و در مناطق برادران شیعه هزاره نشین کشور، در بخش های مرکزی و شمال غرب کشور ما به مشاهده می رسد. اینست موقعیت کنونی جغرافیایی کشور ما و چنین است وضعیت اجتماع کنونی ما افغان ها. با در نظر داشت نکات گفته آمده در بالا، این امکان میسرس می گردد تا در مورد جنگ و برخوردهای طولانی مدت در کشور به نتیجه گیری پرداخت.

تداوم درگیری در افغانستان، بنحوی از انحأ، امنیت و استقرار اوضاع سیاسی را با خطراتی مواجه می سازد. اوضاع و شرایط در کشور ما، بصورت اندکی قابل پیشبینی بوده و از همین سبب، بمثابة تهدیدی به امنیت و ثبات جهانی نیز پنداشته می شود.

درگیری درکشور ما از ظرفیت و توانایی صدور سلسله چالش ها و تهدید های امنیتی به منطقه و تمامی جهان برخوردار دار می باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

- تروریسم و تشدد گرایی؛

- و پخش و گسترش مواد مخدر.

قابل تذکر می باشد که بحران در افغانستان سبب ایجاد پدیده ای شد که اساس و بنیاد خصوصیات روابط بین الدول معاصر را مشخص و تعیین نموده و اثرگذاری اش را بر تمامی سیستم جهانی از قوه بفعال مبدل نماید. افغانستان و همچنان درگیری های موجود در آن، از همان آغاز امر، در جمع معضلات بین المللی و جهانی قرار داده شد. اما نباید فراموش نمود که درگیری در کشور ما، بصورت یک کل، کاملن منحصر بفرد محسوب می گردد. در جریان برخوردها و درگیری ها در کشور ما از تشکل پدیده هایی می توان نامبرد که دروضع کنونی به منبع اصلی تهدید امنیت بین المللی (جهانی) مبدل گردیده است.

تروریزم و بنیاد گرایی

تروریزم و بنیادگرایی مذهبی، بمثابة عمده ترین تهدید امنیت بین المللی محسوب گردیده که شکل گیری و تشکل آنها در مدت زمان جنگ و درگیری در افغانستان صورت عملی بخود گرفته و نتیجه مستقیم ضد و نقیض گویی های ابر قدرت های جهانی طی سال های ۸۰ سده ۲۰ بشمار می آید.

در اینمورد بجا خواهد بود تا تذکر بعمل آید که پروسه ریشه یابی و شکل گیری تروریزم و بنیادگرایی در جریان جنگ سرد آغاز گردیده و درگیری های منطوقی نیز در جریان سال های متذکره، ابعاد جهانی کسب نمود. همه جهان بمقابله یک کل و افغانستان بمفهوم خاص کلمه به میدان رقابت دو ابر قدرت اتحادشوروی و ایالات متحده مبدل گردید. کشور عزیز ما که از موقعیت با اهمیت جغرافیایی در منطقه آسیای مرکزی برخوردار بوده و در اوسط سده ۲۰ و در خط مقدم درگیری های منافع ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی ناشی از تقابل و رویارویی های دو سیستم جهانی قرار داشت. بدینترتیب، ورود قطعات نظامی اتحاد شوروی به افغانستان طی سال ۱۳۵۸ خورشیدی، مخالفت و اعتراض ایالات متحده را در زمینه ببار آورد. در اینجا یادآوری بعمل می آوریم که اتحاد شوروی، ایالات متحده، چین، عربستان، ترکیه، رژیم شاهی ایران و پاکستان بمنظور جاه طلبی های شان، آرزوی غلبه و تسلط بر منطقه را در سر می پروراندند. تصور این واقعیت که فشارهای وسیعی چه از خارج و چه از داخل کشور توسط حلقه ها و دسته بندی های قومی و مذهبی بر رژیم حاکم در کشور وارد می گردید، واقعن درد آور بنظر می رسد.

بنابراین، قابل تعجب پنداشته نمی شود که بمنظور تفکیک از سایر زد و خوردها، به درگیری کاملن داخلی در محدوده کشور ما، خصوصیت بین المللی و جهانی قایل گردیدند.

البته که موجودیت تضادها و مخالفت ها میان ایالات متحده و اتحادشوروی ونحوه موضعگیری آنها بخصوص در مورد قضیه کشور ما از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار بود. در جریان ماه جوزای سال ۱۳۵۸ خورشیدی، رئیس جمهور کارتر، دستورالعمل سری مبتنی بر تشویق و ترغیب نیروهای مخالف حاکمیت دولتی افغانستان بمنظور تأثیر گذاری بر شرایط و وضعیت در کشور ما را به امضا رسانید. قبل براین، ایالات متحده در همکاری نزدیک با عربستان، مصر و پاکستان، متودها و شیوه های رویارویی با نظامیان شوروی و مبارزه با نیروهای چپگرا در کشورهای اسلامی را مورد آزمایش قرار داده و با استفاده از اشکال و شیوه های خشن مذهبی درصدد آن شدند تا در کشورهای الجزایر، مصر، یمن و مناطق اشغالی فلسطینی ها که اثر گذاری شوروی ها در آنها محسوس بود، مانع فعالیت ها و عملکردهای نیروهای چپگرا گردند، اما در این راه توفیقی حاصل نمودند. پس از ورود قطعات نظامی اتحادشوروی به سرزمین و اراضی کشور ما، ماشین تبلیغاتی غرب از آنسوی ابحار با تجربه تلخی که از جنگ ویتنام و شکست قطعی نظامیان ایالات متحده در آن کشور داشت، با جنب و جوش غیرقابل وصفی درصدد تلافی شکستش در جنوب شرق آسیا شده و گردانندگان سازمان استخباراتی ایالات متحده، جنرالان پنتاگون، سیاستگذاران دستگاه دیپلوماسی و افراد و اشخاص مسوول در کاخ سپید درصدد انتقام از اتحاد شوروی گردیدند. با موضعگیری خصمانه در قبال وضع کشور، هماهنگی و ترکیب ناهمگونی بمنظور تداوم جنگ در افغانستان صورت گرفت. بدینمنظور، پاکستان اراضی و قلمرو کشورش را در خدمت اهداف مربوطه و اجرای تعلیم و تربیه جنگجویان قرار داده، مسایل تأمین بودجه مالی و تهیه تسلیحات غرض آغاز و تداوم مبارزه علیه حاکمیت سیاسی کشور و علیه اتحاد شوروی در داخل افغانستان، برعهده ایالات متحده، عربستان و امارات متحده عربی قرار داده شد. تصورش را بنمایید که ایالات متحده به تنهایی بمنظور آموزش جنگجویان الی سال ۱۳۶۹ به مبلغ ۵ میلیارد دالر و عربستان و امارات متحده عربی به مبلغ ۱۰ میلیارد دالر اختصاص

دادند. همچنان بمنظور تربیه بیشتر و بیشتر جنگجویان، مدرسه های مذهبی پاکستان در اینمورد خوبترین و واضح ترین نمونه بوده و موجودیت چنین مدرسه ها، ادعای متذکره را عملن به اثبات می رساند. اگر در آغاز سال ۱۳۷۰ تعداد این مدرسه ها به ۹۰۰ می رسید، اندکی بعد، تعداد آن به بیشتر از ۳۰ هزار ارتقا نموده که در آنها بتعداد اضافه از ۵۰۰ هزار دانش آموز، مصروف فراگیری آموزش می باشند. "لیگ جهانی اسلامی" و بعضی از موسسات خیریه در امر تأسیس مدرسه های اینچنینی در اردوگاه های مهاجران سهم می ورزند. درکنار آن، سازمان استخبارات مرکزی عربستان، از ۴۳ کشور جهان، جنگجویانی را بمنظور تداوم خرابکاری درکشورما استخدام نمود. سازمان های مجموعه ای از داوطلب ها و جمع آوری مواردی عمدتن برعهده شورای هماهنگی اسلامی قرار داده شد که در رأس آنها "اخوان المسلمین" فلسطین و اسامه بن لادن و عبدالله عزام قرار داشتند. همچنان استخدام داوطلب های تداوم جنگ در کشورما را "مجمع عمومی جهانی جوانان مسلمان" که مرکز آن در ریاض قرار داشت، حزب "الإصلاح" که طی سال ۱۳۶۳ تأسیس گردید و سازمان "امداد جهانی اسلامی" که مرکز آن در برمینگهم قرار داشت، برعهده گرفتند. طی مدت زمان یک دهه در سده قبل، به تعداد ۳۵ هزار از بنیادگرایان مذهبی در قلمرو اراضی کشورما جابجا شدند. از طریق جنگ در کشورما، دهها هزار تن، بصورت مجدد به مدرسه های جدیدن گشایش یافته در پاکستان که در امتداد مرز افغانستان - پاکستان موقعیت داشتند، مراجعه نمودند. در مدرسه های متذکره، بیشتر از ۱۰۰ هزار از جهادبست ها و داوطلب های بمنظور شرکت و سهمگیری در عملیات جنگی ثبت نام نموده و آموزش های نظامی و طرز کاربرد سلاح های مختلف النوع را فرا گرفتند. اما پس از مدتی آنها خویش را بمتابه نهاد واحدی می پنداشتند. در نتیجه، "جنبش بین المللی اسلامی" عرض وجود نمود، جنبش یاد شده، از سازمان های قبلی اسلامی متفاوت بود. نباید فراموش خاطر ما گردد که جنگ در کشورما، زمینه ایجاد زیرساخت های تشکیلاتی سازمان متذکره را فراهم نمود.

به گمان اغلب که اکثریت قریب بتمام دسته های تشکیل دهنده جنبش متذکره، مجاهدین افغان بودند، مجاهدینی که طی سال ۱۳۷۱ بقدرت رسیده و کشور را به "دولت اسلامی افغانستان" مسما نمودند. اما حاکمیت گروه یاد شده، در امر رهبری دولت و نحوه برخورد با اهالی کشور، ضعف و ناتوانی اش را عملن به اثبات رسانیده، بخش اعظم کشور تحت اداره این ویا آن تنظیم و یا تحت امر وفرمان قوماندان های محل قرار گرفته و تداوم زد و خورد ها و جنگ های میان گروهی، افغانستان و حاکمیت سیاسی در کشور را به قطعات مختلف تقسیم نموده و پارچه پارچه نمود. عدم موجودیت حاکمیت مرکزی مقتدر، سبب پیدایش و ایجاد نهادهای اداری - ارضی و مراکز محلی قدرت گردید. به گمانم، جا دارد تا با نگاهی ولو مختصر و گذرا به وضعیت پس از آغاز عملیات ضد تروریستی ایالات متحده در اراضی کشور پرداخته و سلسله حوادث اتفاقیه را مورد موشگافی قرار دهیم.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، ایالات متحده به انجام عملیات ضد تروریستی علیه "طالب" ها و "امارت اسلامی افغانستان" با پشتیبانی "اتحاد شمال" و با کمک روسیه و ایران مبادرت ورزیده و حاکمیت آنها را سقوط داد. "طالب" ها از صحنه غائب شده، گویی آب شده و به "زیر زمین رفتند". عده ای از آنها با شماری از رهبران گروه متذکره به کشور و اراضی مربوط به قلمرو پاکستان فرار نموده و بدور ملامر گرد آمده و در عین زمان، مناسبات و ارتباطات شان با "القاعده" همچنان تداوم یافت.

از آغاز سال ۱۳۷۹ پروسه تثبیت و وسعت اثرگذاری "طالب" ها در ولایت ها و بخش های جنوبی کشور، صورت عملی بخود اختیار نمود. همزمان با آن، اقدامات تروریستی و ضد دولتی نیز گسترش یافته و تشدید گردید. از جمله عوامل ظهور و پیدایش گروه یاد شده، یکی هم پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم حلقات و گروه های معلوم الحال، بخصوص جنبش بنیادگرای اسلامی پاکستان از آنها محسوب می گردد. در نتیجه، در امتداد خط "دیورند" و در عمق ۱۵۰ کیلومتری که خارج از تسلط و نفوذ کابل و اسلام آباد بود، "امارت اسلامی" پایه گذاری شد. ساختار نظامی - سیاسی "طالب" ها و "القاعده"، طوربست که به مرکز تروریزم مبدل گردیده که نه تنها دوکشور همجوار را مورد تهدید قرار می داد، بلکه خطرات ناشی از آن، شامل تمامی منطقه نیز می گردید. بنابر این، مناطق مختلف بمتابه محلات تأمین منافع ستراتیژیک اسلامگرایان جهان محسوب می گردید. برای اسلامگرایان جهانی، مناطق و محلاتی در افغانستان و پاکستان بمتابه نقاط و محلات جذاب پنداشته می شد. چشم انداز جغرافیایی، خود مختاری و خودگردانی قبایل،

موجودیت سوؤاستفاده مقام های دولتی، وضعیت و شرایطی را مساعد می سازد تا درچنین فضایی تروریست ها نفسی به راحت کشیده و با آرامش خاطر امنیت نسبی کسب نمایند. قاچاق اسلحه و موادمخدر، امکانات خریداری سلاح و مهمات و تداوم فعالیت های تخریبی توسط مخالفان مسلح را بیش از هر زمان دیگر مساعد و مهیا می نماید. درمورد مرزهای کشور ما با پاکستان باید یادآور شد که نظارت درامتداد مرز نامبرده در این منطقه به سبب موجودیت مناطق و محلات دشوار گذار کوهستانی و ازدحام در رفت و آمد باشند ها و اهالی دو طرف خط که با اقوام و خویشاوندان شان درهر دو طرف خط ارتباط دارند، امریست دشوار و در بسیاری از حالت ها امکان ناپذیر. در چنین وضعیتی، تروریست ها به سادگی از خط "دیورند" عبور نموده و در اراضی کشورما به انجام فعالیت های تخریبکارانه و دشمنانه مبادرت می ورزند.

به احتمال اغلب، همتاجا با مسأله پناه دادن سرکرده ها و رهبران "طالب" ها و "القاعده" توافق حاصل گردید. خبرهای مبنی بر پناه دادن بن لادن و افراد نزدیک به نامبرده در منطقه سرحدی شمال غربی پاکستان بصورت متواتر به نشر سپرده می شد. وزیرستان شمالی که در منطقه فدرال پاکستان موقعیت داشته و همچنان بلوچستان به مرکز و بنیاد اسلام گراهای رادیکال شامل "طالب" ها و "القاعده" مبدل گردید. به گمان اغلب که ولایت های پکتیا، پکتیکا، ذابل و کندهار بمثابه کریدوری بمنظور استفاده جنگجویان و اسلام گراها بکار گرفته می شد. بلوچستان و همچنان مناطقی در افغانستان که در فوق از آن تذکار بعمل آمد، محلات ایده آل بمنظور اختفای مخالفان مسلح کشورما بشمار می آمد. سنت مهمان نوازی، آداب و رسوم پناه دادن به افراد و اشخاص درمناطق سرحدی که بمثابه کمر بند پاکستان و افغانستان محسوب می گردد، رسمی پذیرفته شده بوده و اصل غیر قابل تخلف شمرده می شود. مطابق اطلاعات و داده های استخبارات غرب، در وزیرستان شمالی و جنوبی، زمینه های تربیه جنگجویان جدید فراهم گردیده و لوازم و اشیای مورد ضرورت نیز بدسترس آنها فرا داده می شد. مربی های نظامی در مراکز تعلیم و تربیه جنگی "طالب" ها، در امور مربوط به آموزش فنون جنگی به آنها معاونت های لازمی را فراهم می نمودند. درمیان مربیان و آموزگاران، تعدادی از افسران قوای نظامی پاکستان نیز موجود بودند. این موضوع زبانزد عام و خاص بود که "پاکستان بمثابه مشاور نظامی "طالب" ها وارد کارزار گردید".

موجودیت چنین عقبه ای به "طالب" ها این امکان را میسر نمود تا علیه ناتو و قوای مسلح کشورما، جنگ را تداوم بخشند. آنها در بیشتر از شانزده محل مربوط به قلمرو پاکستان (در مناطق مرزی افغانستان - پاکستان) جابجا شده و به انجام فعالیت های تخریبی در اراضی کشور عزیزما همچنان ادامه می دهند. نباید فراموش گردد که در جمع جنگجویان "طالب" ها، عده بیشماری از ستیزه جویان "القاعده" نیز در انجام عملیات تخریبی در کشورما سهم می گیرند.

در شرایط و اوضاع کنونی، متأسفانه وضعیت و شرایط در کشورما بیش از پیش به وخامت می گراید. در بخش هایی از اراضی کشورما جنگ و زرد و خوردهای خونین نظامی، همچنان ادامه دارد. چنانچه همه شاهدند که تشنج از مناطق جنوبی کشور، اکنون به صفحات شمال کشور که زمانی از آرامش نسبی برخوردار بود، نیز گسترش یافته است. طی سال های پس از سقوط "طالب" ها، به تعداد طرفداران و متحدان اسلامگرا افزایش قابل ملاحظه ای بمشاهده رسیده و درعین زمان شیوه های خشونت آمیز جنگ و درگیری ها نیز بیش از هر زمان دیگر، بکار گرفته شد که در نتیجه سبب ویرانی بیشتر و کشتار اهالی ملکی گردید.

یکی از جمله تغییرات قسمی در آرایش نیروهای جنگی و تداوم فعالیت های نظامی، تغییر شیوه های مقابله "طالب" ها با نظامیان افغانستان و ناتو می باشد که با استفاده و کاربرد شیوه ها و متوذهای کاملن متفاوت از قبل، در امر مقابله و رویارویی در میدان های جنگ از آن سود می برند.

در این اواخر و ایام پسین، آنها شیوه های مبارزه و جنگ اسلام گراها در عراق را بکار می بندند که شامل تشدد و پراگندگی میان نیروهای ائتلاف بوده و دربرگیرنده گسترش عملیات انتحاری، تنظیم، سازماندهی و اجرای انفجارها و آدم ربایی ها می باشد.